

اهداف فهم از نظر پل ریکور و امکان سنجی طرح آن‌ها در متون دینی

علیرضا کاظمی^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۲

علیرضا عابدی سر اسیا^۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۷

محمد کاظم علمی سولا^۳

چکیده

اندیشه‌های فیلسوف معاصر فرانسوی، پل ریکور که در بستر هرمنوتیک فلسفی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی شکل گرفته است، در میان دانش‌وران این علم، جایگاه قابل توجه و تأملی دارد. وی با ارائه قرائت «قوس هرمنوتیک» از دور هرمنوتیک، فرآیند تفسیر را پایان‌پذیر و حاصل مراحل «تبیین، فهم و به خود اختصاص دادن» می‌داند. ریکور در مواجهه‌ی با متن، اهدافی همچون کشف قصد مؤلف، بازسازی روان‌شناختی ذهنیت و مراد مؤلف و نیز همدلی با وی را که در هرمنوتیک رومانیتیک دنبال می‌شد، نپذیرفته و «کشف نیت متن، تصاحب و خویش‌فهمی» را به عنوان هدف فهم می‌جوید. نوشتار حاضر در پی آن است تا امکان طرح این اهداف را در خصوص متون شرعی با نظر به ویژگی‌های آن‌ها، با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و اسنادی، بررسی کند. به نظر می‌رسد با تکیه بر مبانی و اصول فهم پذیرفته‌شده در سنت تفسیری اسلامی، اهداف مورد نظر ریکور را در متون شرعی می‌توان پی‌جویی کرد. هرچند، باید به این نکته توجه داشت که پیش‌فرض‌ها و مبانی ریکور در این خصوص، چنین ارمغانی را فرا روی قرار نخواهد داد.

کلید واژه‌ها: ریکور، اهداف فهم، تصاحب، خویش‌فهمی، نیت متن.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد:

alirezakazemi60@yahoo.com

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده

مسئول): a-abedi@um.ac.ir

۳. دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد:

elmi@um.ac.ir

مقدمه

کشف و فهم مراد شارع، از گاه آشنایی انسان با آن، همواره مورد خواست و توجه وی بوده است. بدین منظور، انسان متشرع، علومی همچون علوم قرآن و تفسیر، فقه و اصول فقه، هرمنوتیک و دانش‌های زبانی را به کار بسته است تا به این مقصود نائل آید. در بستر دانش‌هایی که با این هدف جلوه و توسعه یافت، مراجعه به متون دینی و استنباط احکام شرعی، برای یافتن مقصود شارع، صورت می‌پذیرفت.

در دانش هرمنوتیک ماقبل فلسفی نیز همین هدف، مورد خواست اندیش‌ورزان بود؛ اما با پیدایش هرمنوتیک فلسفی، نظرات جدیدی در باب فهم، ماهیت و اهداف آن و نیز روش‌های وصول بدان، ارائه شد که در جهتی ناهمگون با آنچه پیش‌تر دنبال می‌شد، پی گرفته شد. اموری همچون تاریخی بودن انسان، دخالت افق معنایی ذهن مفسر در فهم، تأثیرپذیری ناخودآگاه و اجتناب‌ناپذیر از سنت و تاریخچه‌ی تفسیری، به‌سان پیش‌فرض‌هایی طرح شد که فهم انسان را تحت سیطره‌ی خود قرار داده و به وی اجازه‌ی فهم نیت مؤلف را نمی‌دهند. عواملی از این دست، به پیدایی عرصه‌های جدیدی در دانش هرمنوتیک انجامید. هرمنوتیک مدرن در تفسیر متن، مؤلف و نیت وی را کنار گذارد و به این باور رسید که مفسر می‌تواند به زوایایی از متن دست یابد که برای خود ماتن ناپیدا بوده است. نظریاتی این‌چنین، نظریه‌ی پیشین در فهم متون را که به دنبال قصد و نیت مؤلف و ماتن بود، به چالش کشانید.

پل ریکور، فیلسوف و نظریه‌پرداز معاصر فرانسوی با دامنه‌ی فعالیت علمی بسیار وسیع از جمله فلسفه‌ی زبان، روان‌شناسی، تاریخ‌نگاری، روش‌شناسی، علوم اجتماعی، نظریه‌ی ادبی و مطالعات دینی، در باب تفسیر نظریه‌ای خاص عرضه کرده است.

تفسیر متن از نظر ریکور دربردارنده‌ی سه عنصر تبیین، فهم و به خود اختصاص دادن است. او این فرآیند سه مرحله‌ای را قوس هرمنوتیکی می‌نامد.

توجه داشتن به رشته‌ها و حوزه‌های مختلف فکری و فرهنگی، ارتباط بین‌رشته‌ای و گفتگو با سایر اندیشه‌ورزان از ویژگی‌های مهم نگرش ریکور است که پرداختن به دیدگاه‌های وی را به‌عنوان یکی از آخرین نمایندگان هرمنوتیک فلسفی ضرورت بخشید؛ از دیگر سو، با عنایت به

اینکه غالب نظریات اندیشه‌ورزان هرمنوتیک فلسفی، نظریه‌ی رایج در باب هدف فهم متون را رد کرده و گاه تحقق آن ناممکن دانسته‌اند، ارائه و پی‌جویی نظریات همسو با نظریه‌ی تفسیری اصولی را برای طرح در برابر نقدها و ایرادات بایسته است. همچنین توجه به موضوع حاضر می‌تواند بخشی از بنیان‌هایی که اختلاف فراوان میان مباحث تفسیری و هرمنوتیکی را موجب شده است، روشن نماید و نیز وجوه تفاوت میان نظریات اصولیان و هرمنوتیست‌های فلسفی را بنمایاند.

در این نوشتار به تبیین دیدگاه‌های ریکور در خصوص این پرسش خواهیم پرداخت که آیا می‌توان اهداف فهم مد نظر ریکور را در متون دینی مورد دقت قرار داد؟

پژوهش حاضر با تبیین نظر ریکور که هدف از فهم را کشف نیت متن، خویش‌فهمی و تصاحب می‌داند بر این ادعاست که می‌توان این اهداف را همراه با هدف‌های دیگری را که از شرایط اعتبار بهره‌مند باشند، در مواجهه‌ی با متون دینی در نظر گرفت.

در خصوص بررسی‌های مقایسه‌ای میان اصول کلی هرمنوتیک ریکور و سایر اندیشه‌ورزان کارهای متعددی صورت پذیرفته است؛ همچنین در تبیین هدف عمده‌ی فهم در متون دینی که عبارت از دستیابی به قصد مؤلف است، قلم‌فرسایی‌هایی انجام شده است؛ اما در این میان رویکردی که به‌طور مشخص به بررسی اهداف فهم از نظرگاه فیلسوف شهیر فرانسوی، پل ریکور، پرداخته باشد، چندان به نظر نمی‌آید.

در این نوشته، نخست با اشاره به فرایند تفسیر از نظر ریکور، اهداف فهم تعریف و اقسام آن دسته‌بندی خواهد شد، سپس با تدقیق در نظریات ریکور اهداف مورد پذیرش مورد دقت قرار خواهد گرفت. در نهایت، با طرح ویژگی‌های متون دینی، امکان بهره از اهداف مدنظر ریکور مورد توجه خواهد بود.

فرآیند تفسیر در نظر پل ریکور

پل ریکور، اساس نظریه‌ی تفسیری خود را بر سه جزء بنیان نهاده است. تبیین، فهم و به خود اختصاص دادن.

تفسیر در نظرگاه وی، با تبیین ساختار لفظی متن و دستیابی به فهم سطحی از متن آغاز می‌گردد. در گام دیگر، فهم، عمق معناشناختی را در دسترس مفسر قرار می‌دهد تا با اختصاص

دادن متن به مفسر، در گام پایانی، به غایت و نهایت خود نائل شود. بدین روی، ریکور، ماهیت فهم را که در نگاه اندیشه‌ورزان پیش از وی به صورت حلقوی در نظر گرفته می‌شد، تقریری دیگر می‌کند و آن را به قوس هرمنوتیکی تعبیر می‌کند. عمل تفسیر که در دور هرمنوتیکی به شکلی دوری و در حرکتی ارجاعی از کل به جزء و از جزء به کل صورت می‌گیرد، در قوس هرمنوتیکی به صورت پشت سر هم طی می‌شود.

ریکور متن را ثبت کردن هرگونه سخن در نوشتار می‌انگارد (Ricoeur P, 2016, p. 107). وی با بهره‌جویی از یافته‌های اندیشه‌ورزان فلسفه‌ی تحلیلی، آستین^۱ و سرل^۲، عمل گفتمان^۳ را در یک نظام سلسله مراتبی از اعمال وابسته در سه سطح، توزیع شده می‌داند:

۱. سطح بیانی یا گزاره‌ای؛ عمل گفتن؛

۲. سطح حین بیانی؛ آنچه ما در عمل گفتن، انجام می‌دهیم؛

۳. سطح از طریق بیان؛ آنچه که ما با این واقعیت که ما صحبت می‌کنیم، انجام می‌دهیم^۴ (Ricoeur P, 2016, 96-97)

بنا بر این مراتب، ریکور عمل تفسیر را در سه مرحله سامان می‌دهد:

أ. مرحله اول تفسیر برای فهم لایه‌ی معنایی «فعل بیانی» متن؛

ب. مرحله دوم تفسیر برای فهم لایه‌ی معنایی «فعل حین بیانی» متن؛

ج. مرحله سوم تفسیر برای کشف و فهمیدن لایه‌ی معنایی «فعل از طریق بیانی» متن (حسنی، ۱۳۹۳: ۱۷۸) گام‌های مدنظر ریکور در فرآیند تفسیر منطبق با مراحل فوق پیموده می‌شود.

۱. J.L. Austin.

۲. John Rogers Searle.

۳. Discourse

۴. برای مطالعه بیشتر در خصوص افعال گفتاری بنگرید به:

J.L. Austin, How to do Things with Words (Oxford: Oxford University Press, 1962) & Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language By John Rogers Searle, Cambridge University Press, 2011, 34th ed. Chapter I, EXPRESSIONS, MEANING AND SPEECH ACTS, p 22-24.

اهداف فهم

دریافت و درک، استنباط و دانستن همواره به مقصود و منظوری صورت می‌یابد. آنچه، انگیزاننده‌ی فهم‌کننده در فرآیند فهم است، هدف فهم خواهد بود. هدف و مراد از فهم، گونه‌گون و متنوع است. اهداف فهم را به اعتبارهای مختلف می‌توان تقسیم کرد:

۱. هدف‌های مرتبط با مؤلف یا هدف‌های مؤلف‌محور؛ نظیر شناخت معنای قصدی یا ذهنی مؤلف، شناخت خود مؤلف، شناخت فرهنگ زمانه‌ی مؤلف و آشکار کردن غرض‌ها و انگیزه‌های مؤلف در تولید متن؛

۲. هدف‌های مرتبط با مفسر یا هدف‌های مفسر‌محور؛ همچون شناخت معنای عصری و شناخت خود یا خودفهمی؛

۳. هدف‌های مرتبط با متن یا هدف‌های متن‌محور؛ مثل شناخت معنای اصلی و افق آغازین متن، شناخت حقیقت درونی یا قصد متن، کشف راهبردهای بیانی متن، بازسازی تاریخ تصنیف متن، ارزش-افزایی و توجه به تمامی احتمالات معنایی و مطالعه‌ی شرایط مادی موجب پیدایش متن؛

۴. هدف‌های مرتبط با حقیقت یا هدف‌های حقیقت‌محور؛ نظیر کشف حقیقت درونی یا عرفی متن، کشف امکان‌های اولیه و اصیل متن، فهم معنای عصری یا معقول‌سازی، ارزش‌افزایی و کشف حقایق مربوط به نفس یا خودفهمی؛

۵. هدف‌های مرتبط با زبان یا هدف‌های زبان‌محور؛ همچون شناخت بهتر یک زبان خاص، کشف امکانات زبانی محقق در متن و کشف سرشت بینامتنی متون.^۱ (عابدی سرآسیا، ۱۳۹۶: ۲۲۵ و ۲۲۶).

اهداف فهم از نظر ریکور

ریکور در تبیین نظریه‌ی تفسیری خویش به برخی از اهداف فهم همچون: کشف نیت متن^۱، خویش‌فهمی^۲ و تصاحب^۳ اشاره می‌کند. امکان‌سنجی طرح این اهداف در متون دینی در گروهی شناخت دقیق از مراد ریکور از آن‌هاست.

۱. Discovering Text intent.

۲. Self Understanding.

۳. Appropriation.

کشف نیت متن

در میان اندیشه‌های برخی از ساختارگرایان، متن محوری، مورد توجه و دقت قرار گرفت. اندیشه‌ورزانی همچون فردینان دو سوسور^۱ و رولان بارت^۲ با تکیه بر استقلال متن، به خودبستگی متن در سخن گفتن از خود، باورمند گشتند. در نگاه این گروه، مؤلف، نقشی در اراده معنا و تبیین متن ندارد و با آگاهی از عناصر درونی متن همچون معناشناسی واژه‌های متن و شناخت دستور زبان می‌توان به تفسیر آن نائل آمد.

ریکور به‌عنوان بارزترین هرمنوتیست ساختارگرا، رویکرد متن محوری را دنبال می‌کند. وی با جدا نمودن متن از زمینه‌ی آن، متن را با نظام زبانی درهم‌آمیخته دانست و با ارائه‌ی نظریه‌ی «جهان متن» متن را از مؤلف جدا انگاشت.

ریکور در این خصوص بیان می‌دارد: «من معتقدم که امروزه در فرآیند خوانش متن، مخاطب هم همچون مؤلف کنار گذاشته شده است و اکنون دوران حاکمیت و اقتدار متن است. اکنون بحث بر سر نیت متن است.» (سلیه، ۱۳۸۲)

ریکور متن را تعیین‌کننده‌ی نوع خوانش می‌داند و خواندن را فرآیندی فعال میان متن و ذهن خواننده می‌داند.

«به نظر من فرآیند خوانش، پروسه‌ای فعال بین متن و ذهن خواننده است؛ یعنی ارتباطی تنگاتنگ بین تولید و دریافت اثر. خوانش متن، تنها محدود به دریافت پیام متن نمی‌شود؛ خوانش به معنای توانایی رمزگشایی و رمزخوانی نشانه‌های متن از جانب فرا متن است و این یعنی «متن محوری»، نه خواننده محوری یا مؤلف محوری. یعنی متن و نشانه‌های متن است که در نهایت نوع خوانش را مشخص و معین می‌کند.» (سلیه، ۱۳۸۲)

۱. در زبان‌شناسی ساختارگرایانه، زبان، نظامی از نشانه‌هاست که عناصر آن، در ساختار واجد معنا خواهند بود و بیرون از آن معنای محصلی ندارند. رویکرد سوسور به زبان، رویکرد هم‌زمانی است که اجزای زبانی را باید به‌طور «هم‌زمان» و وابسته به هم مورد دقت قرار داد و نگاه «در زمانی» که در پی فهم اموری است که از نظر تاریخی به یکدیگر ارتباط یافته‌اند، به ساختار، ارتباطی نخواهند داشت؛ از این رو، قصد و نیت مؤلف در فهم متن، واجد اثر نخواهد بود (سوسور، ۱۳۸۹).

۲. رولان بارت، زبان‌شناس فرانسوی، در مقاله «مرگ نویسنده» این دیدگاه را برگزیده است. (بارت، ۱۳۷۳: ۳۷۷-۳۸۱) همچنین در (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۱۵ و ۲۵۸).

ریکور و جهان متن

ریکور در تعریف تفسیر می‌گوید:

«اگر ما دیگر هرمنوتیک را بر حسب قصدهای روان‌شناسانه‌ی افراد دیگر که در پشت متن پنهان است، تعریف نکنیم و اگر ما نخواهیم تفسیر را به آشکار کردن ساختار کاهش دهیم، آنگاه چه چیزی برای تفسیر کردن باقی می‌ماند؟ من می‌گویم: تفسیر کردن، توضیح نوعی بودن در جهان است که پیش روی متن آشکار می‌شود.» (Ricoeur P, 2016: 104)

در نظر ریکور، جهانی که پیش روی متن گشوده می‌شود، ارجاعاتی است که به مدد متن گشوده شده‌اند.

«برای ما جهان، کلیت ارجاع‌های (اعم از توصیفی و غیر توصیفی) گشوده شده توسط متن است؛ بنابراین ما از جهان یونان سخن می‌گوییم نه به منظور بیان اینکه موقعیت‌ها برای آنان که آن‌ها را تجربه کرده‌اند، چه بودند؛ به منظور تعیین ارجاع‌های غیر موقعیتی که بیشتر از موقعیت-هایی که آنان تجربه کرده‌اند، عمر می‌کنند و سپس خودشان را به عنوان شیوه‌های ممکن هستی به عنوان ابعاد نمادین ممکن هستی در جهان ما عرضه می‌کنند.» (ریکور، ۱۳۸۱: ۸۵-۹۸)

ایده‌ی جهان متن، ریکور را از هرمنوتیست‌های رمانتیک دور می‌کند.

«این ویژگی (یعنی جهان متن) که ما تحت این عنوان قرار دادیم علاوه بر اینکه ما را در برابر ساختارگرایی که مخالف ساده‌ی رمانتیسم است قرار می‌دهد، ما را از وضع هرمنوتیک رمانتیک نیز دور می‌گرداند.» (Ricoeur P, 2016: 14)

جهان متن، در تصاحب، فرا روی مفسر و خواننده درمی‌آید. «آنچه که ما مال خود می‌سازیم، آنچه که ما برای خودمان تصاحب می‌کنیم، تجربه‌ای بیگانه یا قصدی بعید نیست؛ بلکه افق یک جهان است که به سمت یک اثر خودش را جهت داده است.» (Ricoeur P, 2016: 178)

جهان اثر در توسعه‌ی فهم خویش مؤثر است. «من ترجیح می‌دهم بگویم که خواننده خودش را در پیش روی متن، پیش روی جهان اثر می‌فهمد فهمیدن خودش در پیش روی متن کاملاً متضاد فرا افکندن خود و باورها و پیش‌داوری‌هایش است. این اثر و جهانش هستند که اجازه می‌دهند تا افق فهمی که از آن من است توسعه یابد.» (Ricoeur P, 2016: 178)

خویش فهمی

در نظرگاه ریکور، ذهنیت سوژه، نقشی در فرآیند فهم ندارد و معنا خارج از آن شکل می‌گیرد. «فهم، به‌طور کامل از سنجش‌گری و تعدیلی که سوژه اختیار آن را دارد، متفاوت است. در این مورد درست‌تر آن است که بگوییم خود، به‌واسطه‌ی موضوع متن، مورد سنجش قرار می‌گیرد.» (Ricoeur P, 2016: 106).

ریکور هدف از فهم را خویش‌فهمی می‌انگارد و نهایت تفسیر را دستیابی بدان معرفی می‌کند. «فهم، خویش‌فهمی است اگرچه بازگشت به خود، نخستین [گام] نیست؛ اما حرکت نهایی در نظریه‌ی تفسیر است.» (Ricoeur P, 1973: 34).

ریکور، فهم را به خویش‌فهمی گره می‌زند. «فهمیدن، فراقکنی خود درون متن نیست؛ بلکه یک خود توسعه‌یافته از درک جهان‌های پیشنهادشده‌ای است که عین‌های اصیل تفسیر هستند.» (Ricoeur P, 2016: 144).

ریکور، ارمغان مواجهه با متن و تصاحب آن را، توسعه‌ی وجودی خواننده می‌داند. «هنگامی که خواننده‌ای متنی را با خود یکی می‌کند، آن‌سان که در ادبیات چنین می‌شود، خود را در شماری از امکانات هستی - بنا به الگویی که قهرمانی، یا شخصیتی ارائه کرده - می‌شناسد؛ اما در همان حال، دگرگون نیز می‌شود؛ تبدیل به دیگری شدن در کنش خواندن همان‌قدر مهم است که شناختن خویش‌شدن.» (ریکور، ۱۳۹۴: ۶۵).

ریکور، وجود خواننده را به خواندن پیوند می‌زند و بر این باور است که تجربه‌های خواندن، در تکامل و توسعه‌ی وجودی هر خواننده نقش‌آفرین است. «این قراردادی است با خودم که بنا با آن، من، دیگر یک من نیستم؛ یک من پایان‌یافته نیستم. من، یک من ناتمام هستم و از این رو آنچه خود می‌نامم، خود من، در واقع شاگرد و نتیجه‌ی تمامی آثار هنری، آثار فرهنگی‌ای است که خوانده‌ام، دوست داشته‌ام و درک کرده‌ام و از این‌رو گونه‌ای انباشت است، گنجینه‌ای از تمامی این تجربه‌ها. پس هیچ من خودساخته‌ای پیش از خواندن وجود ندارد. کنش خواندن من تازه‌ای می‌آفریند.» (ریکور، ۱۳۹۴: ۴۰).

بر همین اساس، شناخت خود نیز از قبیل آثار فرهنگی و آثار هنری صورت خواهد یافت. «از نظر ریکور اهداف هرمنوتیک نه تنها متضمن حال تضادها و تناقضی‌های تأویل است؛ بلکه

دستیابی به فهم خویشتن را نیز در برمی‌گیرد. خود را که کانون اصلی توجه در نوشته‌های ریکور است، نمی‌توان از طریق بررسی مستقیم دکارتی فهمید؛ بلکه باید از مسیری انحرافی و از راه آثار فرهنگی و به خصوص آثار هنری، آن را فهم کرد.^۱ (نیچه و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۵).

خویش‌فهمی مدنظر ریکور ریشه در میل به بودن دارد. «با فهم خویشتن، ما معنای میل‌مان به بودن و یا تلاش‌هایمان برای وجود داشتن را درک می‌کنیم.» (نیچه و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۳۶). خویش‌فهمی، به دنبال و در پی فهم دیگری زاده می‌شود. «هدف هر تأویلی غلبه بر دوری و فاصله‌ای است که میان دوره‌های فرهنگی متفاوتی که متن و تأویل‌گر متعلق به آنند، وجود دارد. مفسر با فائق آمدن بر این فاصله، یعنی با هم‌روزگار ساختن خود با متن، می‌تواند معنای متن را از آن خود کند. او غریب را آشنا می‌سازد، یعنی آن را متعلق به خود می‌کند. پس آنچه او از رهگذر فهم دیگران جستجو می‌کند، افزایش فهم خود از خویشتن است. به این ترتیب، هر هرمنوتیکی به طور صریح یا ضمنی، فهم خویشتن است از راه فهم دیگری.» (نیچه و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۲۹).

تصاحب

شناختِ درخور «تصاحب» به‌عنوان هدف فهم، در گرو آگاهی از جایگاه آن در سازه‌ی «قوس هرمنوتیکی»^۱ ریکور است. قوس هرمنوتیکی، مدلی از تفسیر است که با نگاهی پدیدارشناسانه از فهم، در پی توصیف فرآیند فهم است. این قوس، با تبیین^۲ آغاز و با فهم^۳ همراه و با تصاحب^۴ به انتها می‌رسد. تصاحب، گام نهایی در فرآیند فهم است و فاعل شناسا^۵ معنای شکل یافته در مراحل پیشین فهم و تبیین را از آن خود می‌نماید. در این گام، سوژه به خودفهمی نائل می‌شود. به باور ریکور، سوژه که نقشی در شکل‌گیری معنا در مراحل پیشین نداشت، در این مرحله، خود را در معرض متن قرار داده و معنای شکل یافته را تصاحب می‌نماید.

برای درک بهتر معنای تصاحب، رابطه میان تصاحب با خودفهمی، رفع فاصله‌مندی و سویی‌ی کاربردی مورد باید مورد دقت قرار گیرد.

۱. Hermeneutical Arc.

۲. Explanation.

۳. Understanding.

۴. Apprpriation.

۵. Subject.

تصاحب و خودفهمی

ریکور تصاحب را چنین تعریف می‌کند: «از اصطلاح تصاحب من این را می‌فهمم که تفسیر یک متن در خود تفسیری (خودفهمی) یک سوژه به اوج می‌رسد سوژه‌ای که از آن به بعد خودش را بهتر می‌فهمد خودش را به نحو متفاوتی می‌فهمد یا دقیق شروع به فهم خودش می‌کند.» (Ricoeur P, 2016: 120)

در این تعریف، ریکور تصاحب را به خودفهمی تعبیر می‌کند. در نگاه اندیشه‌ورزانی همچون دکارت، کانت و هوسرل خودتفسیری در اختیار سوژه‌ای است که برای معنای متن تصمیم می‌گیرد و آن را مقدر می‌کند. در نظرگاه ریکور، خودتفسیری نسبتی با فلسفه جدید و تقدم سوژه در آن ندارد (Ricoeur P, 2016: 152). باور فلسفه‌ی جدید که سوژه نقش فعال در فهم دارد و خود عین آگاهی است، مورد نقد قرار گرفته است. ریکور با بیان سخن فروید که «سوژه، خداوندگار خانه‌ی خویش، نیست» می‌گوید:

«این نقد، متوجه آن چیزی است که می‌تواند خودشیفتگی خواننده نامیده شود در یافتن فقط خود در متن و تحمیل کردن و باز کشف خود درون متن» (Ricoeur P, 2016: 153).

در خودفهمی‌ای که توسعه وجودی برای خواننده به ارمغان می‌آورد، جهانی که در پیش روی متن شکل می‌گیرد، سازنده‌ی «خود» است و قصد سوژه، تأثیری در این فرآیند ندارد. «آنچه خود ما را می‌سازد نه چیزی ذهنی، نه قصد سوژه‌ی دیگر، نه طرحی است که ظاهراً در پشت متن پنهان شده است بلکه آن فرا افکنی یک جهان؛ طرحی از یک حالت در جهان بودن است که متن در جلوی خودش به وسیله ارجاع غیر ظاهری‌اش آشکار می‌کند» (Ricoeur P, 2016: 154).

در این فرآیند، با رویارویی با متن، «من» با واگذاری به متن، از دست رفته و «من» جدیدی حاصل می‌آید (ریکور، ۱۳۹۴، ۴۰). ریکور، موضوع متن را جهانی می‌داند که متن پیش روی ما قرار می‌دهد؛ جهانی که می‌توانیم در آن ساکن شویم (Ricoeur P, 2016, 104). خودفهمی مد نظر ریکور، با هستی پیوند برقرار می‌کند. نقد آگاهی نیز به مدد خودفهمی میسر می‌شود. در خودفهمی آگاهی‌های کاذب را ترک می‌کنیم. نقد آگاهی‌ها، حاصل امکانات هستی ست. ریکور در خودفهمی نگاه روان‌شناختی را دنبال نمی‌کند. وی خودتفسیری را مستلزم همدلی با دیگری نمی‌داند. خودتفسیری از آنجا که با وجه بودن ما در جهان ارتباط دارد با اموری ذهنی که دچار تغییر می‌شوند، ربط و نسبتی برقرار نمی‌کند.

تصاحب و غلبه بر فاصله فرهنگی

«اگر ما تصاحب را شیوه‌ای بدانیم که از راه آن شخص آنچه را که در وهله‌ی نخست، دیگری یا بیگانه بوده است از آن خویش سازد، آنگاه یک تفسیر ارزشمند نخواهد بود، مگر اینکه در شکلی از تصاحب، به نقطه اوج خود برسد» (Ricoeur P, 2016: 140).

ریکور برای گذر از فاصله‌ی تاریخی و فرهنگی، تصاحب را ضروری می‌داند. در مواجهه‌ی با متن، تلاش مفسر بر این استوار خواهد بود که معنایی را که با آن بیگانه است، از آن خویش سازد. بیگانگی این معنا برای مفسر، حاصل آن است که متن برای کسانی نوشته شده است که مخاطب اصلی آن بوده‌اند.

استقلال متن از موقعیت پیدایش و مخاطبان اصلی خود، این ارمغان را برای ریکور به همراه می‌آورد که بتوان از این فاصله‌ی بیگانه‌ساز گذر کرد. فاصله‌مندی و عینیت حاصل از ساختار متن، سبب غیر زمانی شدن معنا می‌شود. در فرآیند فهم، این معنا، ارجاع جدیدی می‌یابد و با موقعیتی جدید منطبق می‌گردد.

«اگر معنای متن، فرا روی هر کس که می‌تواند بخواند است، پس این همه‌زمانیت معنا است که آن را برای خوانندگان ناشناس می‌گشاید و تاریخ‌مندی خوانش توأم با این همه‌زمانی خاص است» (Ricoeur P, 2016: 154).

ریکور با عنایت به همه‌زمانی شدن معنای متن، خوانش آن را نیز همه‌زمانی می‌داند و از این رو برای هر دوره‌ای خوانش خاص و فهمی خاص تلقی می‌کند. خوانش و فهم در هر دوره‌ای، فهم نهایی متن نیست چراکه هدف تفسیر، کشف معنای خود متن است نه کشف فهم دیگران.

ریکور در پاسخ به این پرسش که آیا هرگونه تلاشی برای فهمیدن روح یک نویسنده، منجر به محدودیت اجباری خود به بازسازی ساختار یک اثر خواهد شد، نظر ساختارگرایان را همچون رمانتیست‌ها در خصوص عدم امکان راه‌یابی به ذهنیت مؤلف برای فهم متن نمی‌پذیرد. برای پاسخ به این پرسش، ریکور، مفهوم جهان متن را یادآور می‌شود. مفهومی که پیش‌تر به عنوان محکی متن از آن یاد رفته است (Ricoeur P, 2016: 102).

این دیدگاه ریکور به پیروی از فیلسوف آلمانی، فرگه^۱، بر تفاوت میان معنا و محکی استوار شده است. معنا چیزی است که گزاره درصدد بیان آن است و در ساختارهای زبانی بروز می‌یابد. محکی، ارزش حقیقی گزاره است و ادعای دست‌یابی به واقع را دارد. محکی، دیسکورس را از زبان متمایز می‌کند. زبان نسبتی با واقعیت ندارد و کلمات در یک دور بی‌انتهای دیگر واژه‌ها بازگشت پیدا می‌کنند. تنها دیسکورس، درصدد بیان چیزی است و خود را به واقعیت بیان می‌نماید و جهان را می‌نمایاند (Ricoeur P, 2016: 103).

تصاحب و سویه‌ی کاربردی

ریکور پاسخ‌گویی تصاحب به موقعیت و شرایط مفسر را در ساختار فهم ضروری می‌انگارد. این جنبه از فهم، نظر گادامر را در خصوص سویه‌ی کاربردی یادآور می‌شود. ریکور این تعریف را مهم‌تر از تعریف تصاحب به عنوان خودفهمی و غلبه بر فاصله فرهنگی می‌داند (Ricoeur P, 2016, 121).

«ویژگی کاربردی شدن یک جنبه اساسی خوانش را هویدا می‌کند؛ این که گفتمان، متن را در جنبه‌ای مشابه با جنبه‌ی گفتار تحقق می‌بخشد. آنچه اینجا از مفهوم گفتار حفظ شده، این واقعیت نیست که گفتار چیزی است که گفته شده است؛ بلکه این است که گفتار یک واقعه است یا چنان که بنونیست^۲ می‌گوید لحظه‌ی گفتمان است. جملات متن دلالت اینجایی و اکنونی پیدا می‌کنند.» (Ricoeur P, 2016, 121) در تصویر ریکور از تصاحب به منزله‌ی سویه کاربردی، متن یک جهان و یک سوژه می‌یابد. این جهان متعلق به خواننده است و سوژه نیز خود خواننده است. در مرحله پیشین، مرحله‌ی فهم، متن سوژه و جهان خود را نیافته است. در این مرحله، متن، تنها ارجاع خود را می‌یابد و معنای آن کامل می‌شود. در غیاب سوژه است که این اكمال معنایی صورت می‌یابد. سوژه در مرحله‌ی بعد به تصاحب این معنا برمی‌خیزد (Ricoeur P, 2016: 121)

توان آشکارگی فهم، بر خواسته از زبان است و سوژه در آن نقشی ندارد. پس از آنکه فهم، معنا را شکل داد، خواننده این معنا را همراه با جهانی که آشکار شده است، به تصاحب خود درمی‌آورد؛ آنگاه متن، خواننده و جهان خود را به روشنی می‌یابد.

۱. Friedrich Ludwig Gottlob Frege (1848-1925)

۲. Émile Benveniste (1902-1976)

چرایی تصاحب

فاصله‌مندی در مراحل سه‌گانه‌ی فهم، نقش‌آفرین است. متن به‌عنوان یک ابژه‌ی ایده‌آل، در آغاز مواجهه با آن، در فاصله‌ای از خواننده قرار دارد و معنای آن در اختیار وی نیست. این معنا، بنا به استقلالی که از نویسنده‌اش یافته است، تطابقی با نیت او ندارد. از دیگر سو، معنای متن واسطه‌ی خواننده برای دسترسی به جهان متن است تا از وصول بدان، به غایت تملک متن، خودفهمی، نائل شود؛ بنا بر این، در این بین عملی نیاز است تا معنای فاصله یافته را به خواننده نزدیک نماید؛ ریکور، تصاحب را بازیگر این نقش می‌داند. «عینی‌سازی معنا واسطه‌ای ضروری بین نویسنده و خواننده است؛ اما به عنوان واسطه، عینی‌سازی، نیاز به عمل کامل‌کننده‌ی مشی وجودی‌تر دارد که من آن را تصاحب معنا می‌خوانم.» (Ricoeur P, 2016: 148)

ریکور تصریح می‌کند: «فاصله‌مندی با عمل تصاحب از میان نمی‌رود؛ بل تصاحب بازیگر مقابل آن است.» همچنین تأکید می‌کند: «تصاحب در فاصله و از طریق فاصله صورت می‌پذیرد.» (Ricoeur P, 2016: 105)

فهم متن در همراهی با تصاحب از امری شناخت‌شناسانه به امری هستی‌شناسانه بدل می‌شود؛ چراکه معنای متن با تصاحب با وجود پیوند برقرار می‌کند. در مرحله‌ی فهم و در پی دیالکتیک بین فهم و تبیین، بیگانگی معنا از میان می‌رود؛ اما همچنان در اختیار سوژه نیست. هدف تفسیر در از بین بردن این بیگانگی و آشنا‌سازی معنا، با تصاحب معنا از سوی سوژه، برآورده می‌شود.

در خواندن، مراحل سه‌گانه‌ی فهم، بی‌آنکه از یکدیگر جدا شوند، در پی هم و پی‌درپی، تکرار می‌شوند. در فهم هر جمله و عبارتی از هر متنی، قوس هرمنوتیکی از تبیین آغاز و به تصاحب ختم می‌شود. حرکت همواره میان تبیین، فهم و تصاحب در جریان است.

الزامات و لوازم پذیرش نظریه‌ی ریکور

پس از تبیین مراد ریکور از آنچه به عنوان اهداف فهم طرح می‌کند، امکان طرح آن در متون شرعی باید مورد توجه قرار گیرد. برای وصول بدین منظور بایسته است به نقاط هم‌گرایی و واگرایی نظریه‌ی ریکور با نظریه‌ی تفسیری اندیشه‌ورزان اصولی اشاره و لوازم و تبعات طرح آن‌ها در خصوص متون شرعی واکاوی شود.

باورمندی به مبانی هستی‌شناسانه فهم (ماهیت فهم)

در هرمنوتیک رومانتیک، فهم از امکان‌های فاعل شناسا است که به موضوع شناسایی تعلق می‌یابد. رویکرد این نحله، رویکردی تاریخ‌محور، استوار بر مدار روان‌شناسی و روش‌مند است و در پی بازتولیدِ ساخته‌ی دیگری است؛ اما در نظر هرمنوتیک فلسفی، نگاه به مقوله‌ی فهم هستی‌شناسانه است. در این سازه، فهم نه همچون یک شیوه‌ی شناخت که شیوه‌ای از وجود است. پرسش «به چه شرطی سوزی‌شناسنده می‌تواند متن یا تاریخ را بشناسد؟» بدل به این پرسش می‌گردد که «هستنده‌ای که هستی او بر فهم استوار شده است، چه نوع هستنده‌ای است؟» به این ترتیب، مسئله‌ی هرمنوتیک تبدیل می‌شود به تحلیل این هستی؛ یعنی دازاین^۱، که به واسطه‌ی فهم وجود دارد (نیچه و دیگران، ۱۳۸۷، ۱۱۴). فهم در این ساختار، یک واقعه است که به مدد گفتگو و توافق، میان مؤلف و ماتن از یک سو و مفسر و خواننده از سوی دیگر رخ می‌دهد.

ریکور در نظریه‌ی تفسیری خود، از مبانی هستی‌شناسانه‌ی هرمنوتیک هیدگر و گادامر متأثر است. هیدگر فهم را نه شیوه‌ای از شناخت که شیوه‌ای از وجود می‌داند. وی دو گونه به فهم می‌نگرد: فهم به عنوان امری وجودی و فهم به عنوان امری معرفت‌شناسانه که از گونه نخست اشتقاق یافته است. وی فهم را نه مؤخر از شناخت که مقدم بر آن می‌داند. هم‌چنین فهم وجودی را «گشودگی» هستی انسان در برابر جهان، هستی و سایر موجودات می‌داند. هستی انسان، دارای امکان‌های وجودی است که توان «آشکارگی» بر او دارند و او در برابر این آشکارگی «گشودگی» دارد (مسعودی، ۱۳۸۶: ۶۶-۶۷). از این رو فهم توان درک امکان‌های فرد برای هستی و درک زیست‌جهانی است که در آن می‌زید. این فهم، برخاسته از «بودن - در - جهان» است (پالمر، ۱۳۹۵: ۱۴۵).

باورمندی به ماهیت تاریخی فهم (ماهیت فهم)

در میان اندیشه‌ورزان هرمنوتیک فلسفی، گادامر فهم را حاصل امتزاج افق متن و مفسر

۱. در فلسفه‌ی هایدگر، واژه‌ی دازاین (Dasein)، پرکاربرد و کلیدی است. هایدگر در تبیین ضرورت پرداختن آغازین به تفسیر وجود انسانی در پی جویی معنای هستی نسبت به سایر موجودات، این‌گونه استدلال می‌کند که «وجودی که پرسش از معنای هستی با او شروع می‌شود، وجودی است که بیش‌ترین پرسش از معنای هستی را دارد و تحقیق در معنای هستی یکی از امکان‌های اوست. به چنین وجودی با لفظ دازاین اشاره می‌کنیم که همان وجود انسانی است.» (Heidegger, 2010: 7)

می‌داند. افق مفسر نیز برآمده از پیش‌داوری‌های اوست. این پیش‌داوری‌ها از تاریخ متن و سنت حاکم بر آن، اثر خواهند پذیرفت؛ از این رو و بنا به تحول موقعیت‌های هرمنوتیکی، افق معنایی مفسر، در تحولی همواره است. این تحول، تاریخ‌مندی فهم را موجب می‌شود.
وی در این باره می‌گوید:

«فهم در علوم انسانی اساساً تاریخی است، یعنی در علوم انسانی متن فهمیده نمی‌شود مگر هنگامی که به حسب آنچه موقعیت اقتضا می‌کند فهمیده شود. این دقیقاً وظیفه هرمنوتیک تاریخی را نشان می‌دهد: توجه کردن به تنش میان موضوع مشترک و موقعیت متغیری که موضوع در آن موقعیت باید فهمیده شود.» (Gadamer, H_G, 2004: 308).

تولیدی بودن فهم و نه بازتولیدی بودن آن (ماهیت فهم)

در هرمنوتیک رومانیتیک، شلایرماخر و دیلتای ماهیت فهم را بازسازی و بازتولید تجربه‌ی مؤلف می‌انگارند؛ اما در نظر هرمنوتیست‌های فلسفی، فهم، امری تولیدی است که از امتزاج افق مفسر و افق متن حاصل می‌شود. در این میان، ریکور با باور به مفهوم «فاصله‌مندی» امکان التزام به نظریه‌ی هرمنوتیک رمانتیک در بازسازی پیش‌زمینه‌ی متن را ندارد؛ از دیگر سو، ناممکن بودن دسترسی به ذهنیت مؤلف به هر نحو را نیز نمی‌پذیرد. وی با ارائه‌ی «جهان متن» مسیری میانه را در پیش می‌گیرد (Ricoeur P, 2016, 102).

نادیده‌انگاری قصد مؤلف (اهداف و عوامل فهم)

ریکور هم‌نظر با دیگراندیش‌ورزان هرمنوتیک فلسفی، به مؤلف به‌سان فرد مرده‌ای که دیگر هیچ ارتباطی با اثر خود ندارد، می‌نگرد. نقشی که از آن نویسنده بود، بر عهده خواننده [و در ادامه متن] گذارده می‌شود.

این دیدگاه، زاده‌ی نظریه‌ی بارت در مقاله‌ی مرگ مؤلف است که در آن به دلایلی پرداخته که بر مبنای آن حذف مؤلف از فرایند فهم را ضرورت می‌بخشد. «در واقع تئوری «مرگ مؤلف» رولان بارت نوعی اقتدارشکنی بود، اقتدارشکنی که در ادبیات کلاسیک از آن ماتن بود که بعداً در ادبیات پست‌مدرن از آن خواننده و مخاطب شد. تئوری رولان بارت، خواننده را به عنوان یک نیروی خلاق دوباره احیا کرد.» (سلیه، ۱۳۸۲)

ریکور با توجه به این نکته، عدم تطابق مدلول متن را با قصد مؤلف اعلام می‌دارد: «نوشتن، متن را مستقل از قصد مؤلف می‌کند. آنچه که متن بر آن دلالت می‌کند دیگر مطابق با آنچه مراد مؤلف است نیست. از این به بعد، معنی متنی و معنای روانشناسانه، سرنوشت‌های متفاوتی دارند.» (Ricoeur P, 2016, 139).

ویلیام ویمسات^۱ و مونرو بردزلی^۲، منتقد ادبی و فیلسوف قرن گذشته، در مقاله‌ی مغالطه‌ی قصدی که در ۱۹۵۴ به چاپ رسید، استفاده از نیت و قصد مؤلف را به عنوان مبنای فهم متن، سبب بروز مغالطه می‌انگارند. در این مقاله، قصد مؤلف این‌گونه معرفی شده است: قصد، طرح یا نقشه‌ای است که در ذهن مؤلف وجود دارد. قصد، نزدیکی بسیاری با نگرش مؤلف نسبت به اثر خود و آنچه برجای می‌گذارد و آنچه او را به نوشتن واداشته است، دارد. آنها بر این باورند که «طرح یا نیت مؤلف، نه قابل دسترسی است و نه ضرورتی در توسل به آن برای معیار قرار دادن درباره‌ی داوری در خصوص موفقیت اثر ادبی، است.»

هرچند در نظرگاه ایشان، وجود قصد مؤلف به عنوان طرح و نقشه‌ی پیشینی، امری ضروری است؛ چرا که یک شعر یا متن ادبی از روی صدفه پدید نمی‌آید؛ بلکه نتیجه‌ی تراشات ذهنی نویسنده و یا شاعر است که در گاه فهم و تفسیر باید در پی جستن آنچه مؤلف قصد کرده است، باشیم؛ لکن با پی‌جویی این قصد، مغالطه‌ای در این مقام صورت خواهد یافت. دو قصد پیش روی ما خواهد بود: قصدی که انگیزاننده‌ی ماتن در ایجاد اثر بوده است و وجود آن برای ایجاد متن‌گریزناپذیر است و قصد دیگر، انگیزه ماتن را در ایجاد اثر به عنوان هدف تفسیر قرار دادن در روشنی‌بخشی و تبیین متن است. برای پرهیز از درافتادن در مغالطه، باید میان قصد مؤلف به عنوان طرح برنامه‌ای که در ذهن مؤلف وجود داشته است با قصد مؤلف به عنوان سنجه‌ی معنای حقیقی متن و ضابطه‌ی تعیین صحت یا عدم صحت فهم اثر، جدایی انداخت. ریکور، با توجه به این نظر و نیز آنچه در تفاوت‌های گفتار و نوشتار برمی‌شمرد، از قصد مؤلف فاصله می‌گیرد. وی با توسل به مفهوم «مؤلف ضمنی» و تصویری که از مؤلف ارائه می‌دهد، راه‌گریزی را صورت می‌دهد تا هدف قرار دادن درک قصد مؤلف با مغالطه قصدی ناسازگار نباشد و به مغالطه‌ی قصدی نیانجامد (واعظی، ۱۳۸۵: ۳۸۳).

۱. W. K. Wimsatt Jr.

۲. M. C. Beardsley

ریکور، در نوشته‌های خود، مؤلف مد نظر خود را با دو عنوان معرفی می‌کند: مؤلف واقعی^۱ و مؤلف ضمنی.^۲ مراد وی از مؤلف واقعی، شخصیتی که در بستر تاریخی رشد یافته و از وی به شکل زندگی‌نامه‌ای یاد می‌شود، است. این برداشت از مؤلف، برداشت رایج رمانتیست‌هایی همچون شلایرماخر و دیلتای است که ریکور آن را برنمی‌تابد و مؤلف مدنظر خود را مؤلف ضمنی می‌خواند. مؤلف ضمنی، سبک و شیوه و ابزارهایی است که به یاری آن‌ها، متن نگاشته شده است. با دست-یابی به سبک‌شناسی و فقه اللغه می‌توان این ابزارها و شیوه‌ها را شناخت. تفسیر نیز یاری‌گر شناخت در خور، خواهد بود.

آنچه مفسر در پی آن است، شناخت قصد مؤلف ضمنی است نه نیت مؤلف واقعی؛ بنا بر این، مغالطه‌ی قصدی نیز از این رویکرد لازم نمی‌آید (واعظی، ۱۳۸۵: ۳۸۳ و نصری، ۱۳۸۹: ۱۵۹).

نهی بازسازی روان‌شناختی مؤلف و همدلی با وی (اهداف فهم)

شلایرماخر، ماهیت فهم را بازسازی و بازتولید موقعیت و حالات روحی و روانی نویسنده می‌داند. (Gadamer H, 2004, 191) وی با تکیه بر هم‌سرشتی آدمیان و تشابه عملکرد ذهن‌ها، بر این باور است که مفسر با ایجاد جنبه‌های روحی‌ای که در نویسنده سبب ایجاد متن شده، در خود، می‌تواند روح کلام و نوشته را دریابد و به غرض وی دست یابد. شلایرماخر رسیدن بدین مقصود را با «همدلی» میسور می‌داند. ریکور که تصاحب را گام نهایی در فهم می‌داند، همدلی را طریق وصول مراد خود نمی‌انگارد. «تصاحب به هیچ‌وجه متضمن همدلی مستقیم یک روح با روح دیگر نیست.» (Ricoeur P, 2016, 191)

«ریکور در موارد متعددی تأکید می‌کند که مفسر در پی فهم پیش‌زمینه ایجاد متن و نیز علل روان‌شناختی و ذهنیتی که در پشت متن وجود داشته، نیست؛ بلکه مراد از فهمیدن، فهم ابعاد وجودی خود مفسر در برابر متن است.» (حسنی ۱۳۹۳: ۱۸۶ و ۱۸۷) «ریکور با بیانی کاملاً هایدگری، تفسیر را تعیین نوعی بودن - در - جهان می‌داند که در برابر متن شکل می‌گیرد؛ بنا بر این، وی فهم متن را (برخلاف رمانتیست‌ها) نه به مثابه بازسازی روان‌شناختی مؤلف، بلکه به

۱. Real Author.

۲. Implied Author.

عنوان ساختن خود در جهان متن تلقی می‌کند.» (حسنی ۱۳۹۳: ۱۸۷).

نابسنده‌گی آگاهی از عناصر درون متنی برای فهم متن (عوامل فهم)

ریکور با باور به «فاصله‌مندی» و عدم پذیرش قصد و نیت مؤلف، ناگزیر به دست‌یازی به «حدس» می‌شود تا از میان مجموعه‌ی معانی محتمل و فرض‌های پیشینی، معنایی را محتمل‌تر و موجه‌تر بداند. در فرآیند قوس‌وار تفسیر، «تبیین» دست به تجزیه و تحلیل متن می‌زند. در مرحله‌ی بعدی، «فهم» شکل می‌گیرد و از «معنا» ی متن و آنچه می‌گوید به «محکی و مرجع» متن و آنچه درباره‌ی آن می‌گوید، گذر می‌کند. تبیین، معناشناسی سطحی و فهم «معناشناسی عمیق» را به خواننده می‌دهد؛ اما گام دیگری در تفسیر باید پیموده شود تا بدان واسطه، تفسیر به پایان و نهایت خود برسد. در «تصاحب»، متن برای هر خواننده به نحو خاص معنایی عرضه می‌کند و جهانی را فرا روی او می‌گشاید و با این گشودگی، گشایشی در وجود وی پدید می‌آورد.

زمینه‌زدایی و زمینه‌زایی (عوامل فهم)

در نظرگاه ریکور، متن از شرایط پیرامونی هنگام صدور فاصله می‌گیرد. متن از شرایط اجتماعی‌ای که در پدیدآوردن متن مؤثر بوده و اوضاع و احوال ذهنی و روانی وی که موجبات ایجاد متن را فرا روی او قرار داده است، جدا می‌شود. در فهم متن، این ویژگی باید مورد توجه بوده و متن از تمامی این شرایط «زمینه‌زدایی»^۱ شود. پس از این، در متن باید در شرایط جدید، همانند آنچه در عمل خواندن صورت می‌گیرد، «زمینه‌زایی»^۲ رخ دهد. (Ricoeur P, 2016, 101) زمینه‌زدایی، بستر تکثر قرائات از یک متن را فراهم می‌آورد.

تغییر در ضوابط فهم (ضوابط فهم)

ریکور معنای متن را حاصل نگاه کل‌گرایانه می‌داند؛ نه ارمغانی برآمده از جملات و اجزای آن؛ از این رو، متن ترکیب نهایی و پایانی‌ای نخواهد داشت و می‌توان آن را در قالب‌ها و ترکیب‌های مختلفی در نظر آورد. آنچه هر مفسر مواجه با متنی را قادر به در نظر آوردن کلیتی از کلیات ممکن متن می‌کند، حدس او خواهد بود و هر مفسری، خود برمی‌گزیند کدام‌یک از عناصر متن

۱. Decontextulise.

۲. Recontextulise.

را به عنوان عنصر اصلی و کدام را به عنوان عنصر فرعی در نظر آورد. ریکور گستره‌ی معانی متن را با طرح «منطق احتمالات» محدود می‌سازد و تفسیری را تفسیر معتبر می‌انگارد که سازگاری^۱ و آکندگی^۲ را تأمین کند (Ricoeur P, 2016, 173).

امکان‌سنجی طرح اهداف مدنظر ریکور در متون دینی

در نوشتار حاضر به «کشف نیت متن، خویش‌فهمی و تصاحب» به عنوان اهداف فهم از نظر پل ریکور اشاره شد. پس از آن و با بیان لوازم و استلزامات نظریه‌ی ریکور، سؤال دیگری رخ می‌نماید. آیا متون شرعی برتاب تحقق این اهدافند و یا اقتضائات این متون، تأمین‌کننده‌ی مرادهای دیگر برای مخاطب متن و مفسر آن است؛ از این رو، برای پاسخ به این پرسش، باید نگاهی گذرا به ویژگی‌های متون شرعی داشت.

تفاوت ماهوی ماتن و مؤلف متون دینی با سایر متون که از سوی مؤلف و ماتن عادی سرشته شده‌اند، ویژگی‌هایی را برای این گونه متون فراهم می‌آورند که توجه به آن‌ها را پیش از کاربری هرگونه هدفی در فهم متن ضروری می‌نماید. این ویژگی‌ها برخاسته از اختصاصات شارع همچون: علم بی‌انتهای، مصونیت از سهو و خطا و ... است (عابدی سرآسیا، ۱۳۹۶: ۳۹۰-۳۷۷).

برخی از این ویژگی‌ها را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

- ا. آگاهانه بودن تمامی احتمال‌های معنایی برای ماتن در مورد متون دینی؛
- ب. عمق و وسعت معنا (تکثر معنا) در متن‌های دینی؛
- ت. آمیختگی و تلفیق کارکردهای مختلف در متن دینی؛
- ث. مطابقت معنای متنی با معنای قصدی و حقیقت عینی؛
- ج. فراتر رفتن متن دینی از پیش‌فرض‌های عصر صدور و مبتنی بودن آن بر پیش‌فرض‌های واقعی؛
- ح. یکپارچگی و هماهنگی حقیقی میان عبارت‌های منسوب به شرع؛
- خ. خواست‌عامدانه در مستقل نبودن هریک از قرآن و سنت؛
- د. عدم امکان فهم برتر از صاحب متن؛

۱. Congruence.

۲. Plentitue.

د. لزوم توجه به قصد و نیت صاحب متن؛
 ر. لزوم توجه به قصد ظاهری به جای قصد واقعی؛
 ز. لزوم توجه به فهم عصری؛
 س. لزوم توجه به فهم عصری مؤلف محور؛
 ش. لزوم متن محوری در تمامی مرحله‌های فهم و همراه با دیگر هدف‌ها؛
 ص. لزوم توجه به احتمال‌های عرفی و قاعده‌های فهم محاوره‌ای در توجیه و معقول‌سازی روایت‌های متعارض و نه احتمال‌های فقط زبانی و دور از ذهن.
 با نظر به ویژگی‌هایی که برای متون دینی بر شمرده شد، اکنون باید به امکان‌سنجی طرح اهداف پیش‌تر بیان شده در متون دینی پرداخت.
 در امکان‌سنجی طرح اهداف باید نسبت به این نکته تفطن داشت که آنچه پی‌جویی می‌شود امکان و استعداد بهره‌مندی است و نه فعلیت آن. این اهداف ممکن است معتبر باشند؛ اما در مقام انتخاب توسط مفسر در درجات نخستین اهمیت قرار نگیرند.
 در دانش فقه، مراجعه به متن به منظور دریافت قصد و نیت مؤلف و ماتن صورت می‌پذیرد تا مجتهد بتواند از متن برای وصول به حکم شرعی بهره‌جوید. این نکته، اهمیت قصدی‌گرایی در متون شرعی را برای مجتهد دو چندان می‌سازد؛ بنا بر این، در جستار سایر اهداف معتبر و موجه، باید مورد دقت و اهتمام قرار گیرد.

همچنین در پذیرش این اهداف، باید به پارادایم‌های هر نظریه توجه کرد. بسا امکان بهره‌از اهداف مدنظر ریکور و یا هر اندیشه‌ورز دیگری میسر باشد اما خاستگاه، پیش‌فرض‌ها و لوازم آن دو متفاوت.

امکان‌سنجی طرح کشف نیت متن به عنوان هدف فهم

با نظر به ویژگی‌های ذکر شده در خصوص متون دینی، موارد زیر می‌تواند امکان در نظر گرفتن «کشف نیت متن» را به عنوان هدف فهم تقویت نماید.

- ویژگی «مطابقت معنای متنی با معنای قصدی و حقیقت عینی» نوعی متن محوری مؤلف محور را پشتیبانی می‌کند. در کلام الهی (قرآن) معنای برخاسته از متن، همان معنایی‌ست که ماتن کلام در نظر داشته است و انفصال و جدایی میان متن و ماتن وجود ندارد. در چنین متنی،

قصد جدی متکلم، مشروط به در مقام بیان بودن وی و وجود تمامی قرینه‌های پیوسته و ناپیوسته حکایت‌گر مقصود، با قصد استعمالی او مطابق است.

- ویژگی‌های «آگاه بودن ماتن متون دینی از تمامی احتمال‌های معنایی» و «عمق و وسعت معنا» و نیز «آمیختگی و تلفیق کارکردهای مختلف در متن دینی» زمینه‌ی چندمعنایی را در متون دینی تقویت می‌کند؛ از این رو می‌توان در متن دینی، قائل به «تکثر معانی» شد که همگی مقصود شارع نیز باشند. مبنای پذیرش چنین نظریه‌ای، بحث‌های نظریه‌ی معنا، کارکردهای زبان، فقدان قصد معنایی ماتن، پی‌افکنی اثر به منظور ایحاء و تکثیر معنا، تعدد نیات ماتن با پذیرش جواز استعمال لفظ در بیش از یک معنا، بهره‌مندی قصد از عمق و ژرفا و نیز وسعت و فراگیری و در نهایت باورمندی به لزوم فهم عصری مؤلف‌محور خواهد بود (عابدی سرآسیا، ۱۳۹۴: ۱۳۹-۱۶۴).

- کشف نیت متن می‌تواند ویژگی «آمیختگی و تلفیق کارکردهای مختلف در متن دینی» را ایضاح بخشیده و تقویت نماید. متن دینی، در خود کارکردهای متنوعی را جای داده است و به منظورهای مختلفی بیان شده است. در کارکرد عادی، قصد و ضرورت پی‌جویی آن امری ضروری و مهم است در حالی که در کارکرد ادبی، جستار قصد، امری چندان ضروری نخواهد بود.

متن، گاه کارکرد عادی را در بر گرفته و گاه کارکرد ادبی؛ بسا در متنی هر دو کارکرد نیز وجود داشته باشد. در شمار بسیاری از آیات قرآن می‌توان این ویژگی را یافت. آیه، در عین آن که به موضوعی عینی اشاره دارد، به معنایی رمزین نیز رهنمون گردد (برای مطالعه‌ی بیشتر نگ به عابدی سرآسیا، ۱۳۹۴: ۲۰۰-۱۵۲).

- مسئله‌ی دیگری که در «کشف نیت متن» مورد توجه خواهد بود، نقش پیش‌فرض‌ها است. ریکور بر این باور است که «هر خوانش از یک متن، هر اندازه هم که وابسته به آن چیزی باشد که متن به خاطر آن نوشته شده است، همواره درون یک جامعه، یک سنت و یک جریان زنده‌ی اندیشه صورت می‌گیرد، که همگی پیش‌فرض‌ها و الزاماتی را به همراه دارند.» (نیچه و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۱۱-۱۱۰) ضمن پذیرش این نکته، آنچه در این میان و به طور خاص در متون شرعی واجد اهمیت بسیار است، پیش‌گیری از تأثیر ناروای پیش‌فرض‌ها در فهم است خاصه در هرمنوتیک فلسفی که قصد مؤلف و نهاده شده است، امکان تفسیرهای مبتنی بر خواست‌های مفسر فراوان است؛ از این رو «کشف نیت متن» عاملی برای تحدید این تفسیرهای گونه‌گون

خواهد بود (هوی، ۱۳۸۵: ۲۰۷ و Ricouer, 1991, 122).

همان گونه که پیش تر اشاره شد، ساختارگرایان با تکیه بر آگاهی از عناصر درونی متن همچون معناشناسی واژه‌های متن و شناخت دستور زبان، فهم متن را میسور می‌دانند. ریکور نیز در جستار نیت متن همین رویکرد را دنبال می‌کند؛ لکن وی با طرح ایده‌ی جهان متن از ساختارگرایی فاصله می‌گیرد. در دانش اصول نیز متن، معنای خود را به مدد الفاظ به کار رفته و قواعد حاکم بر استعمال الفاظ به خواننده می‌نمایاند و بازتابی از اراده و مقصود مآتن خواهد بود. در علم اصول، طبق نظر مشهور^۱، آنچه متن به مدد الفاظ روشن می‌سازد، دلالت تصویری الفاظ است که توقف بر اراده و قصد گوینده ندارد و مخاطب با آشنایی با معنای قراردادی واژه، معنا را درمی‌یابد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲: ۱۶)؛ اما گونه‌های دیگر دلالت الفاظ، دلالت استعمالی و تصدیقی، بر اراده و قصد گوینده و نیز عدم وجود قرینه‌ی خلاف مراد استوار است. در حجیت گونه‌های دلالت میان اصولیان، اختلاف نظر است. برخی موضوع حجیت را به ظهور تصویری اختصاص داده‌اند و برخی به ظهور تصدیقی. مرحوم محقق اصفهانی، حجیت را به ظهور تصویری مشروط به عدم علم به وجود قرینه‌ی متصل یا منفصل بر خلاف ظاهر کلام اختصاص داده‌اند (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۱۸۳/۳). مرحوم امام خمینی حجیت را از آن دلالت تصدیقیه دانسته‌اند (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۸: ۲۸۱). مرحوم شیخ انصاری و نیز محقق نائینی، ظهور تصدیقی را مشروط بر عدم وجود قرینه‌ی منفصله بر خلاف ظاهر کلام حجت می‌انگارند. (کاظمی خراسانی، ۱۴۰۶: ۱۴۰/۳) مرحوم مظفر ضمن نپذیرفتن این تقسیم‌بندی، ظهور را تنها در دلالت کلام بر مراد متکلم جاری می‌دانند (مظفر، ۱۴۲۲: ۶۵/۱، ۲). به نظر می‌رسد کشف نیت متن آن گونه که ساختارگرایان مدنظر داشته‌اند، تنها ناظر به ظهور تصویری متن باشد. ریکور با ایده‌ی جهان متن به دیدگاه دیگر اصولیانی که حجیت ظهور را از آن ظهور تصدیقی می‌دانند، نزدیک می‌شود؛ هر چند که وی بنا به باور به «مرگ مؤلف» نمی‌تواند قصد مؤلف واقعی را در نظر آورد و ناگزیر به مؤلف ضمنی تمسک می‌جوید.

با عنایت به شرط «در مقام بیان بودن متکلم و وجود تمامی قرینه‌های حکایت‌گر مقصود»،

۱. ذیل بحث «تبعیت دلالت از اراده».

دقت در این نکته ضروری است که ریکور بر این باور است که در فرآیند خوانش متن باید آن را از زمینه‌های صدور زدود و با توجه به شرایط جدید، زمینه‌ای نو بر آن بار کرد؛ اما در هنگام مواجه شدن با متن دینی، آیا می‌توان به زمینه‌زدایی از آن دست یازید و آن را در زمینه‌ای نو قرائت نمود؟

در میان برخی از آیات و روایات، توجه به زمینه‌ی صدور، فهم دقیق‌تر و منسجم‌تری را به دست می‌دهد. در حالی که زدودن زمینه‌ی صدور، معنایی بسیار متفاوت و گاه مغایر با آنچه ماتن در نظر داشته است را فراروی خواننده و مفسر قرار می‌دهد.

در این خصوص، گاه زمینه‌ی صدور عامی را تخصیص زده، مطلقاً را مقید نموده، ابهام و غرابت معنایی را از میان برداشته، فلسفه‌ی تشریح برخی احکام را نمایان نموده، روایاتی را که از سر تقیه بیان شده ایضاح بخشیده، اشارات برخی از روایات و لطایف آن‌ها را تبیین، از میان معانی مشترک لفظ یک معنا را برگزیده، وقوع تحریف را در برخی از روایات نشان می‌دهند. همچنین زمینه‌ی صدور معنای برخی از واژگان به کار رفته در روایات در عصر صدور و تفاوت معنایی آن با عصر وصول را روشن می‌نماید. گاه، اجمال و ابهامی که در اثر گسست از قرائن حالیه و مقالیه پدید آمده است را از میان برمی‌دارد و گاه، تعارض میان برخی از روایات را برطرف می‌کند (صفاری، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۱۲۴). با زدودن چنین زمینه‌ای آنچه از متن حاصل می‌شود منطبق با نیت مؤلف نخواهد بود و کشف آن برای مفسر ثمره‌ای نخواهد داشت؛ البته برای مفسری که مراجعه‌ی او به متن دینی به منظور استکشاف حکم شرعی صورت گرفته است. برای در نظر گرفتن «کشف نیت متن» به عنوان هدف فهم، باید نسبت به این مسئله دقت لازم صورت پذیرد تا «زمینه‌زدایی» سبب اخلال معنایی نگردد.

امکان‌سنجی طرح خویش‌فهمی به عنوان هدف فهم

ریکور بر این باور است که با خواندن، متن، جهان خود را فرا روی خواننده می‌گشاید و او در پرتو درآمیختن با این جهان، به درک بالاتری از خود می‌رسد. این ویژگی، پیش‌تر، در میان اندیشه‌های فلسفی و حکمی اندیشه‌ورزان اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. پذیرش نظر ریکور در شکل کلی خود که هر خوانشی از متن، جهان جدیدی را پیش‌روی

خواننده می‌گشاید و امکان جدیدی برای او می‌آفریند، میسر است و تردیدی در آن نیست؛ لکن شیوه‌ای که وی برای خویش فهمی عرضه می‌کند، با آنچه در سنت اندیشه‌ای اسلامی جاریست متفاوت است. در نظر ریکور، شناخت خود از طریق «بررسی مستقیم دکارتی» حاصل نخواهد شد؛ بلکه این فهم از مسیری انحرافی و «از راه آثار فرهنگی و به خصوص آثار هنری»، به دست خواهد آمد؛ اما در اندیشه‌ی اسلامی، شناخت خود، توانمندی‌ها و استعدادهاى خود به یاری «علم حضوری» و به نحو مستقیم و بی‌نیاز از هر واسطه‌ای برای فهمنده حاضر می‌شود. از نگاه ابن‌سینا، فهم خویشتن بی‌واسطه بوده، قوای دیگر را یارای توسط بین انسان و درک او از خود نیست (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۲/۲۹۴) در نظرگاه وی ادراک انسان به ذات خود، از آلات و وسائط حاصل نمی‌شود چرا که هیچ واسطه‌ای میان انسان و خودش نمی‌تواند قرار گیرد. «ادراک ما به ذاتمان همان نفس وجود خاص ماست.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۱۶۱) وی خودآگاهی را ناشی از تجرد و بساطت وجود آدمی می‌داند (ابن‌سینا، ۱۳۷۱: ۳۰۸).

با گذر از این تفاوت، امکان در نظر داشتن «خویش‌فهمی» به عنوان هدف فهم در موارد زیر قابل اعتنا خواهد بود.

– در اندیشه‌های فقهی، گروهی از فقها با استناد به «مذاق شارع» به برخی از احکام دست یافته‌اند. هرچند مرحوم صاحب جواهر، شناخت مذاق شارع را معرفتی از جانب خداوند می‌داند که به برخی افزوده شده است؛ اما بسا با ممارست و پی‌جویی در ادله بتوان از شیوه‌ی شارع در جعل احکام آگاهی یافت (نجفی، ۱۳۶۲: ۳۰/۱۹۵).

در این میان، خویش‌فهمی با توسعه‌ی وجودی‌ای که در نفس مجتهد و مواجه با متون شرعی می‌دهد، این توان را فزونی خواهد بخشید.

– در جریان وصول به حکم شرعی، برخی از احکام بر مبانی و پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی‌ای استوار هستند که خویش‌فهمی مایه‌ی تقویت و یا تضعیف برخی از آنها خواهد بود.

به نظر می‌رسد مواردی همچون: توانایی ماتن در ایجاد زمینه برای آفرینش‌های معنایی در متن، گمانه‌زنی‌های خواننده در مواجهه‌ی با متن، قدرت خلاقیت و ابتکار خواننده، میزان آشنایی خواننده با قواعد زبانی در کشف مناسبات عناصر متنی، نحوه‌ی خوانش متن و تبیین استراتژی آن، توجه به سبک‌ها و ژانرها، توان متن در کاستن از امکانات نظام زبانی به منظور راه‌بری خواننده

و پیشگیری از ارائه‌ی تفسیرهای نامحتمل و عواملی از این دست بر فهم خواننده از خویش تأثیرگذار خواهند بود.

امکان‌سنجی طرح تصاحب به عنوان هدف فهم

در مواجهه‌ی با متن، تلاش مفسر بر این استوار خواهد بود که معنایی را که با آن بیگانه است، از آن خویش سازد. بیگانگی این معنا برای مفسر، حاصل آن است که متن برای کسانی نوشته شده است که مخاطب اصلی آن بوده‌اند. آنچه مؤلف در گذشته و زمان صدور متن، مطمح نظر داشته است، گره‌چندانی از مفسر نخواهد گشود. ضرورت کاوش «تصاحب و عصری‌سازی» به عنوان هدف در متون شرعی، انکارناپذیر است؛ چراکه در نقطه‌ی مقابل، متن‌های بازمانده‌ی پیشین، بدون کارکرد برای پسینیان بوده و مرده و منسوخ تلقی خواهند شد.

در میان اندیش‌ورزان اصولی و فقیهان، رویکرد تصاحب و دریافت معنای امروزی از متن در قالب «نقش زمان و مکان در اجتهاد» مورد دقت و توجه قرار گرفته است. فقها و بزرگانی همچون مرحوم علامه‌ی حلی (حلی، ۱۳۸۲: ۱۷۳)، شهید اول (عاملی، بی‌تا: ۱۵۱-۱۵۲)، محقق اردبیلی (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴۳۶/۳)، شیخ انصاری (انصاری: ۲۳۸/۳) و مرحوم امام خمینی (خمینی، ۱۳۷۸: ۲۸۸/۲۱) این موضوع را در تبیین برخی احکام، اشارت کرده‌اند. در این راستا مسائلی همچون تبدل موضوع احکام، تعمیم، تخصیص و تطبیق آن‌ها و نیز پی‌جویی موضوعات نو به یاری تنقیح مناسبت قطعی، مناسبت میان موضوع و حکم و اتحاد طریق دو مسئله مورد توجه و اهتمام قرار گرفته است. علاوه بر این، توجه و عنایت به مسئله‌ی مذاق شارع در تشخیص برخی از احکام مؤثر افتاده است.

برخی همچون مرحوم صدر (صدر، ۱۴۰۳: ۷۰۳)، مرحوم آیت‌الله طباطبایی (طباطبایی، بی‌تا: ۶۹) و شهید مطهری (مطهری، ۱۳۸۱: ۵۳/۲) با توجه به حوزه‌ی احکام ثابت شریعت و حوزه‌ی متغیر آن، در پی ارائه‌ی نظریه‌ی روزآمد و کارا برای پاسخ به نیازهای عصری و تغییرات شرایط اجتماعی‌اند.

در بادی امر، فهم عصری با قصدی‌گرایی جاری در متون دینی، در تعارض به نظر می‌رسد. محور قرار دادن مؤلف و یا مفسر در این موضوع، نقشی تعیین‌کننده به پاسخ این پرسش خواهد

بخشید. در فهم عصری با محوریت مفسّر، چندان که در هرمنوتیک فلسفی جاری است، نیت مؤلف واجد اهمیت نبوده و مفسر در پی جستن معنایی است که برای وی درست و واجد اهمیت باشد؛ اما در فهم عصری با محوریت مؤلف، مفسر به جستجوی خواست مؤلف در شرایط فعلی است و قصد او را در روزگار حاضر می‌جوید. در این ساختار، گویی مفسّر با مؤلف در خصوص شرایط کنونی، به توافقی دست می‌یابد و آنچه را او با لحاظ مختصات امروزمین مبنای نظر خود قرار می‌داد، لحاظ می‌نماید (عابدی سرآسیا، ۱۳۹۶: ۲۵۰).

در حوزه‌ی احکام فقهی جزائی، به عنوان نمونه می‌توان به کاربرد تصاحب در توجه به اوضاع و احوال متهم در صدور احکام مناسب اشاره نمود. در این ساختار، قاضی با توجه و عنایت به شرایط متهم و ویژگی‌های شخصیتی او و فضایی که منجر به سر زدن جرم از سوی او شده است، به دنبال آن خواهد بود که بداند در این وضعیت، احکام و قوانین برای چنین متهمی برتاب چه معنایی خواهد بود؟ معنایی که شارع و قانون‌گذار با توجه به چنین شرایطی مدنظر می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، امکان‌سنجی طرح تصاحب، خویش‌فهمی و کشف نیت متن در متون دینی مورد دقت بود؛ به نظر می‌رسد می‌توان این اهداف را همراه با هدف‌های دیگری را که از شرایط اعتبار بهره‌مند باشند، در مواجهه‌ی با متون دینی در نظر گرفت. در طرح اهداف ایجابی مدنظر پل ریکور در متون شرعی باید به این نکته توجه داشت که بر اساس مبانی وی که برخاسته از هرمنوتیک فلسفی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی است، این امکان میسر نیست؛ بلکه با اعتماد بر مبانی‌ای همچون: فهم عصری مؤلف محور، مطابقت معنای متنی با معنای قصدی و حقیقت عینی می‌توان بر اساس این اهداف به متن، امعان نظر و التفات نمود؛ البته این نکته نیز مورد توجه است که قابلیت متن در بهره‌مندی از این هدف‌ها، شرط اساسی پی‌جویی سایر هدف‌های پیش‌تر برشمرده شده، است. علاوه بر این، این مفسر است که پی‌جویی هدف را در مواجهه‌ی با متن تعیین می‌کند.

فهرست منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۷۱)، المباحثات، تحقیق محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار.
- _____، (۱۴۰۴ق)، *التعلیقات*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، مکتبه الاعلام الاسلامی.
- _____، (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغه.
- اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳ق)، *مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*؛ ۱۴ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اصفهانی، محمدحسین، (۱۴۱۴ق)، *نهایه الدرایه فی شرح الکفایه*، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵ق)، *کتاب المکاسب* (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثه)، ۶ جلد، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- آخوندخراسانی، محمدکاظم بن حسین، (۱۴۱۲ق)، *کفایه الاصول*، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، دوم.
- حسینی، سیدحمیدرضا، (۱۳۹۳)، *عوامل فهم متن در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه پروفیسور پل ریکور و محقق اصفهانی* (نسخه دوم). تهران، هرمس.
- خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران؛ (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*: مجموعه آثار امام خمینی (س) (بیانات، پیامها، مصاحبهها، احکام، اجازات شرعی و نامهها)، ۲۱ جلد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، سوم.
- ریکور، پل، (۱۳۹۴)، *زندگی در دنیای متن؛ شش گفتگو و یک بحث* (نسخه هشتم). (ب. احمدی، مترجم) تهران، نشر مرکز.
- سلیه، روبر، (۱۳۸۲)، *گفت و گو با پروفیسور «پل ریکور»: فلسفه خرد هرمنوتیکی*، ترجمه لیدا فخری، بخش نخست روزنامه ایران، شماره ۲۵۶۱، دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۸۲.
- صدر، شهید، سید محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *الفتاوی الواضحه و فقهاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام*، در یک جلد، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت - لبنان، هشتم.
- صفاری، سعدی، (۱۳۸۴)، *تأثیر شناخت زمینه‌های صدور در فهم حدیث، علوم حدیث، بهار و تابستان ۱۳۸۴*، دوره ۱۰، شماره ۲-۱ (۳۶-۳۵)، صفحه ۱۰۱ تا ۱۲۴.

طباطبایی، سید محمدحسین، *فرازهایی از اسلام، بی‌تا، جمع‌آوری و تنظیم از: مهدی آیت‌اللهی، قم، جهان‌آرا.*

عابدی سرآسیا، علیرضا، (۱۳۹۶)، *هرمنوتیک و اصول فقه: درآمدی بر قصد‌گرایی*. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.

_____، (۱۳۹۴)، *تکثر معنا در متون دینی، مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهارم و هفتم، شماره پیاپی ۹۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۳۹-۱۶۴*

عاملی، شهید اول، محمدبن‌مکی، (بی‌تا)، *القواعد و الفوائد*، ۲ جلد، کتاب‌فروشی مفید، قم. علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، (۱۳۸۲)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات*؛ مؤسسه امام صادق ع، قم، دوم.

فاضل‌موحدی لنکرانی، محمد، (۱۳۷۸)، *معمداً اصول: تقریر أبحاث روح‌الله الإمام الخمينی قدس سره، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).*

کاظمی‌خراسانی، محمدعلی، (۱۴۰۶ق)، *فوائد الاصول (تقریرات محقق نائینی)*، قم، مؤسسه‌ی نشر اسلامی.

مسعودی، جهانگیر، (۱۳۸۶)، *هرمنوتیک و نواندیشی دینی، تبیین اصول هرمنوتیک گادامر و تطبیق آن بر مبانی معرفتی نواندیشان مسلمان ایرانی*، قم، پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مطهری، مرتضی، (۱۳۸۱)، *اسلام و نیازهای زمان*، ۲ جلد، تهران، صدرا.

مظفر، محمدرضا، (۱۴۲۲ق)، *اصول‌الفقه*، قم، مؤسسه‌ی نشر اسلامی.

نجفی، محمدحسن، (۱۳۶۲)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تحقیق: محمود قوچانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

نصری، عبدالله، (۱۳۸۹)، *راز متن (هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین)*، تهران، سروش.

نیچه و دیگران، فردریش، (۱۳۸۷)، *هرمنوتیک مدرن؛ گزینه جستارها (نسخه هفتم)*. (ب. احمدی، مترجم) تهران، مرکز.

واعظی، احمد، (۱۳۸۹)، *درآمدی بر هرمنوتیک (نسخه ششم)*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

هوی، دیوید؛ (۱۳۸۵)، *حلقه انتقادی: ادبیات، تاریخ و هرمنوتیک فلسفی*. (م. فرهادپور، مترجم) تهران، روشنگران و مطالعات زنان.

Gadamer, H.-G. (2004). *Truth & Method*. Translation revised by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, London: Continuum.

Heidegger, M . (2010). *Being and Time* (J. Stambaugh, Trans.) New York: State University Of New York Press.

Ricoeur, P. (1973). *The Model of the Text: Meaningful Action Considered as a Text*. *New Literary History*, 5(What Is Literature), 91-117.

Ricoeur, P. (2016). *Hermeneutics and the Human Sciences*. (J. B. Thompson, Trans.) Cambridge: Cambridge University Press.

Ricouer, P. (1991). *From Text to action*. (K. B. Thompson, Trans.) Evanston: Northwestern University Press.